

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

انجر و بنجر

چشم ، نابینا و گوشم ، کر شده
ریخته دندان و بی موسر شده
قامتِ سروِ روانم ، آن الف
نون گشت و بارِ دوشِ خر شده
مرغِ تخمی ، ناگهان گردید کُرک
قُد قُدا و قُد قُدش ، عَرَعَر شده
چکه و دوغ و پنیر و ، شیرِ بُز
مصرفِ مُلا ، سرِ منبر شده
شد سمندِ آرزو ، یابو صفت
مادیان و قاطر همبستر شده
گرگ رفت و جای او آمد شغال
گاوِ شیری ، چون قُچِ لاغر شده
کرگس و زاغ و زغن ، اندر چمن
چون بگیلِ بونده ، ابتر شده
(یونس) ما گشت ، قانونی چرا ؟
رفته در شورا ، ولی رهبر شده
نوبتِ کرسیِ جمهوری رسید
زانکه بداختر ، بلند اختر شده
پُشته ها از کُشته های آدمی
مست از خونی که در ساغر شده
از برای شهرت و ، پول و ، مقام
گه خدا و ، گاهی پیغمبر شده

بخت شیرین داشتم ، همچون نبات
تلخ و شور و تئند ، بی منتر شده
خامه ام بودی به مانند محک
آهن زنگیده ، جای زر شده
هر طرف تار و متاری داشتیم
کنده کنده نخ ، کلاوه جرشده
گلرخی گفتا که ، شعری بهر تو
میکنم فاکسش ، مرا باور شده
نمره هایم را نوشته بار بار
کاغذش پاره ، قلم اقصر شده
آسمان از بسکه ، بر عالم گریست
سیل آمد ، فاکس ایشان تر شده
از در و دیوار ، آب آمد چنان
گویی (بند قرغه) ، در کیلر شده
درهم و برهم شدی (بسمنت) او
سیم فاکسش ، انجر و بنجر شده
چار پنج روزی گذشت از ماجرا
موتر صبرم کنون ، پنچر شده
پنچری بگرفتم از روی ثواب
تیل ، قیمت بود و قیمت تر شده
از قضا ، زنگی زدم در منزلش
گفت ! واویلا ، عجب محشر شده
خواستم فاکسش کنم ، اشعار را
نمره ها جنگیده و مُنکر شده
گفتمش ! تقصیر عشق و عاشقی
وعده گه اخضر ، گهی احمر شده
بسکه فردا گفت و پس فردا نمود
اختر تابان ما ، اکدر شده
شوخی ، اندک اندکی باشد روا
خاطر تاریک ، تا انور شده
نامه ای بنوشته (حاجی) بر شما
جُرمش اصغر بوده و ، اکیر شده
او اگر توفان را طوفان نوشت
دلربا را دیده ، خود دلیر شده
تاسپند آرزو ها ، دود شد
سینه و دل ، اخگر و مجمر شده

اتحادی شد میان ، آه و اشک
سیل و طوفان ، مادر و خواهر شده
انتظار چشم ره آخر نشد
موی مشک ، رنگ خاکستر شده
با بزرگی بگذر از تقصیر او
گر مسلمان زاده ای ، کافر شده
خاطر او نزد ما خیلی عزیز
گرچه ظالم گشته و اندر شده
او به گلبازیست ، معروف جهان
دامنش پر مشک و پر عنبر شده
دام و دانه می نهد بر گلرخان
غمبر و پتکی به هر کفتر شده
وای ، بار دیگری حج می رود
مرکز تقصیر و شور و شر شده
میدهد تعویذ ، بر نوبالغان
چون دبل حاجی جادوگر شده
(ثودی) و (شوئیست ها) ، بر این آن
تا چُف و کف ، بر پری پیکر شده
ورد خود را ، دور ناف گلرخان
آنقدر ، تا صاحب دختر شده
آرزوی هر که باشد گر پسر
کار او با حنجر و خنجر شده
دوستان گویند ، در شهر فلان
بر فلانی همدم و یاور شده
تا ز صاحب امتیاز و ، از رئیس
و عده های کار ، پشت در شده
تا دهد بر نوجوانان وطن
درس دینی و زبان ، گستر شده
لیک پشت پرده ، آن کار دیگر
راز ایشان نزد ما ، مضمّر شده
شرم دارد ، خامه « نعمت » کنون
بیش ازین گر شکوه واضحتر شده